

و قسم به روز در آن هنگام که آفتاب
برآید و همه جا را فرار گیرد...

CLICK OR SCAN



نشریه دانشجویی ضحی از شماره هفتم با فرم جدید منتشر می‌شود؛ از شما درخواست می‌گردد جهت ارائه پیشنهاد و انتقاد و همچنین شرکت در هیئت تحریریه، با آیدی زیر در تلگرام در ارتباط باشید:
@Hadi_paydar78

FOLLOW US @Zoha_Mag

Captain Fantastic بی سوژگی در جهان اعتراضی

کاپیتان خارق‌العاده (انگلیسی: Captain Fantastic) فیلمی در ژانر کمدی-درام به نویسندگی و کارگردانی مت راس است که در سال ۲۰۱۶ به نمایش درآمد. فیلم روایتگر حالات و کیفیات زندگی خانواده‌ای با عقاید خاص فکری و فلسفی است که به ناچار، بعد از یک دهه زیستن در انزوا، میان جنگل‌های شمال غربی اقیانوس آرام، به محیط اجتماع بازمی‌گردند....

ایده در نگاه اول بسیار جذاب می‌نماید. همه‌ما دست کم یک بار در زندگی‌مان رویای فرار از زندگی عادی و روزمره و پناه‌بردن به جایی دنج حتی‌الامکان جنگلی دورافتاده را در ذهن‌هایمان پرورانده‌ایم. جایی که نه خبری از قالب‌بندی‌های مرسوم شغلی و تحصیلی است و نه کسی گرفتار بروکراسی‌های حکومت و محدودیت‌های قانون می‌شود.

حال، در روایت قصه‌ی ما، زوجی جوان واقعا این رویا را عملی کرده‌اند و پس از گذشت سالها خانواده‌ای پرجمعیت در دل جنگل تشکیل داده‌اند.

ما بمتابه انسان، این فرم از زندگی را در زیست‌جهان‌های ذهنی‌مان تجربه کرده‌ایم و کمابیش از مزیت‌ها و چالش‌های پیش روی آن آگاهیم. قاعدتا از فیلم توقعی بیش از مقایسه دو دنیای متفاوت - یعنی زندگی مدرن در مقابل زندگی به‌روش بدوی در جنگل - داریم؛ اما در کمال تعجب، این اثر پا فراتر از اینها نمی‌گذارد و حتی در نشان دادن تقاطع و تباين این دو شیوه زندگی لکت دارد.

بهتر است همراه با خط زمانی فیلم جلو برویم؛ خانواده‌ای با شش فرزند قد و نیم قد که طی یک سنت دیرینه به صورت جمعی به شکار حیوانی می‌پردازند، از همین جا استنباط می‌شود که فیلمساز در صدد بازگشت به سنت‌هاست؛ همانگونه که ظاهر زندگی آنان دلالت بر فرار از مدرنیته و مظاهر آن دارد، گویی در شیوه و مسلک و آداب زندگانی‌شان، پیرو همان ارزش‌های دیرینه و رسوب‌شده انسانی‌اند.

با فیلم همراه می‌شویم و با خانواده بن سمیات می‌گردیم، قرار است آداب باستانی و فراموش‌شده نسل بشر را به یاد بیاوریم و همراه با بن و فرزندانش، سبک جدید زندگی را تمرین کنیم؛ اما هرچه در داستان جلوتر می‌رویم....
(ادامه در صفحه‌ی ۳)

فصلنامه سیاسی مذهبی اجتماعی
ضحی

شماره هفتم | اردیبهشت ۱۴۰۲
دانشگاه علوم پزشکی تبریز

صاحب امتیاز:

علی اسدی جلودار

مدیر مسئول و سردبیر:

هادی پایدار

نویسندگان این شماره:

هادی پایدار، علی اسدی جلودار، امیر
ابراهیمی

طراحی و صفحه آرایی:

ضحی گراف (۰۹۲۲۹۷۰۷۴۱۰)

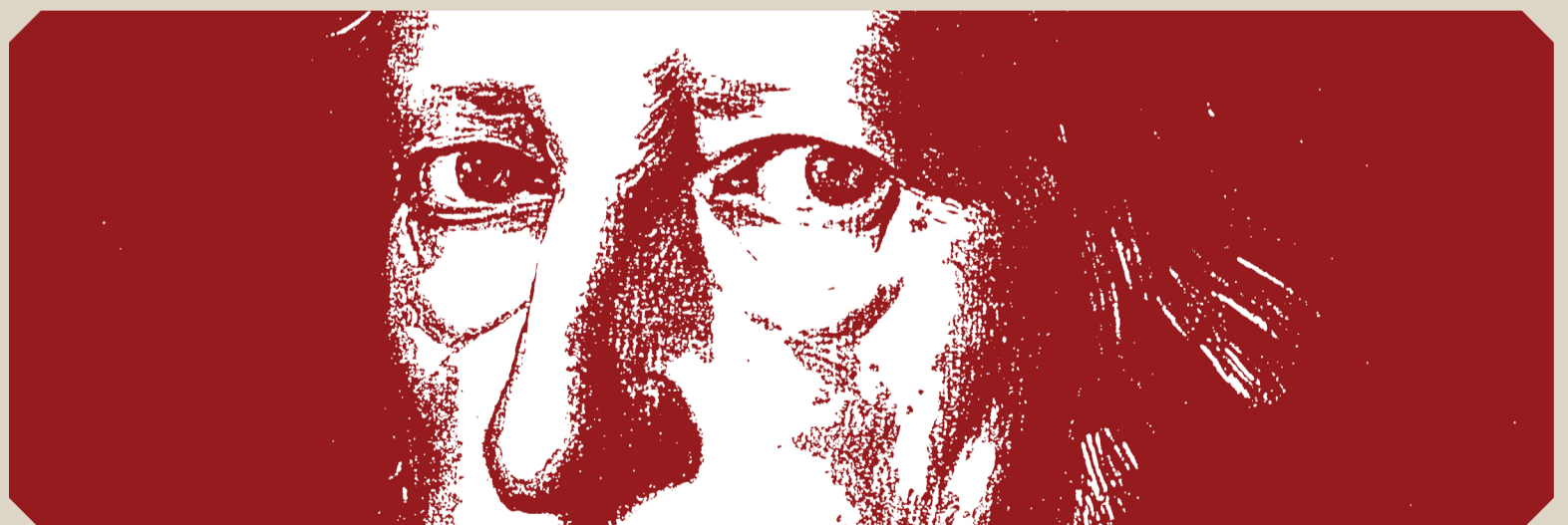
با تشکر ویژه از:

کارشناس نشریات دانشگاه علوم
پزشکی تبریز، جناب آقای پارسایی

در باب آزادی...

واقعیت این است که برپا کردن بنای سعادت خواست همه ی انسان هاست منتهی این بر پا کردن بنای سعادت با عملیات جمع تفریق لذت ها و دردها برای این که نفع جامعه به عنوان یکی از عام ترین سخنان است که در متون اخلاقی عنوان می شود و امری بسیار کلیشه ای تلقی می شود و به نظر بسیار ایده آلیستی میاید! در این مقاله سعی بر این است که درباره آزادی به دیدگاه های مشترک و تفاهم آمیز برسیم. البته که همانستی اندیشه و شهود کلید تفاهم است.

از نظر هگل آزادی مفهوم محوری تاریخ بشری است؛ جوهره ی روح عالم تلاش برای واقعیت بخشیدن به آزادی در تاریخ عالم. پرسش اصلی هگل این است که چگونه انسان در جهانی که توسط قوانین ضروری اداره می گردد آزاد باشد. نظر هگل این است که ... (ادامه در صفحه‌ی ۲)



شاید تا به حال برایتان سوالی پیش آمده باشد که چرا اقتصاد ایران در مسیر نزولی به سیر می برد یا به طریقی دیگر حتی اگر کمی دغدغه مند باشید برایتان سوال پیش بیاید که اساسا ساختار اقتصاد ایران چگونه است و با چه ساز و کاری کار میکنند؟ در این مقاله قصد داریم تا حد امکان، ساختار اقتصادی ایران و مشکلات عینی این ساختار و از همه مهمتر نقد این ساختار را انجام دهیم.

در تابستان ۱۴۰۰ بود که پرزیدنت رئیسی صحبت از تصمیمات سخت در اقتصاد ایران... (ادامه در صفحه‌ی ۳)

ایران در کمای اقتصادی



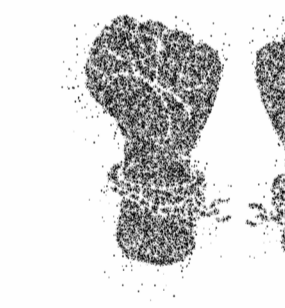


در باب آزادی...



(ادامه از صفحه اول)

حکومت‌ها، دولت‌ها و قوانین نیز از جمله مسائلی هستند که با ذات آزادی در تضاد به نظر می‌رسند. در ابتدا به نظر جمعی از فلاسفه در مورد حکومت‌ها می‌پردازیم. توماس پین از بنیان‌گذاران ایده آل‌گرای ایالات متحده آمریکا می‌گوید: قسمت اعظم نظم و ترتیب موجود میان افراد بشر از حکومت به دست نمی‌آید ریشه آن در اصول اجتماع و تشکیلات طبیعی مردم است. این اصول و تشکیلات پیش از حکومت وجود داشت و اگر هم روزی حکومت رسماً ملغی شود، باز بر جای خواهد ماند؛ وابستگی و منافع متقابلی که میان افراد انسان و میان یک اجتماع متمدن با اجتماع متمدن دیگر وجود دارد زنجیر بزرگی از روابط و پیوستگی‌ها را می‌سازد که

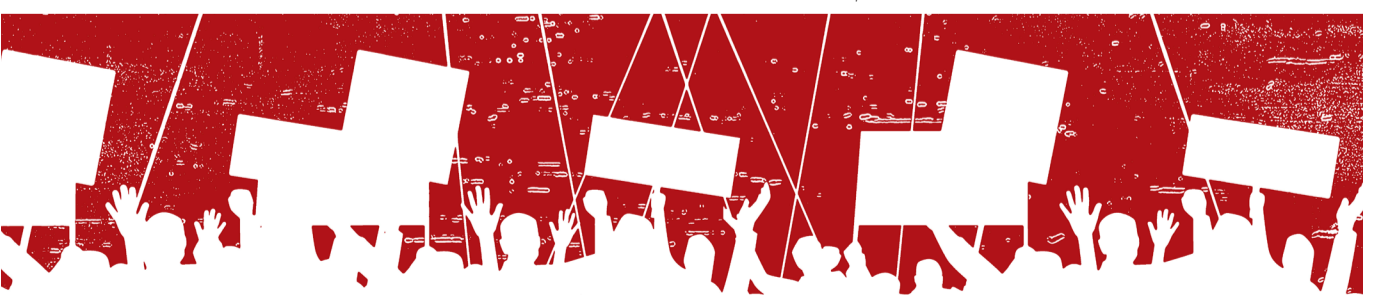


همه را به هم می‌بندد و نگاه می‌دارد... خلاصه آنکه تمام آن چیزی که به حکومتها نسبت داده میشود ساخته و پرداخته خود اجتماع است. روسو دولت را شر میدانست و منکر آن بود! همچنین باور داشت که قانون همیشه به نفع داراییان و ضرر ناداران بوده است. و جفرسن می‌گفت که بهترین حکومت آن است که کمتر حکومت کند. یا مثلا گودوین مطمئن بود که طبیعت انسانی با فضیلت فطری خود می‌تواند بی کمک قانون نظم را نگاه دارد؛ اگر همه قوانین ملغی شوند، عقل و خوی و خلق انسانی به نحو بی سابقه و بی مانند می‌شکفت. هرچند گودوین در نظر خود تجدید کرد. آنچه گفت آنجا که دولت تمام شود، انسانیت آغاز می‌شود. پرودن نوشت



که جامعه وقتی در کمال عالی خویش است که نظم را بی احتیاج به دولت مستقر سازد. ویتمن می‌گفت وظیفه حکومت باز کردن راه است برای جامعه‌ای که در آن حکومتی نباشد. تمام قدرت‌های منظم نفسانی می‌کوشند که عمل اهلی ساختن و اجتماعی کردن فرد را تکمیل کنند؛ بنابراین هر چند در برهه‌هایی باور بر این وجود داشته که عملاً جایگاه دولت کنار گذاشته شود اما اتفاقاتی مثل جنگ بین ملت‌ها و یا بلایای طبیعی مثل کرونا این باور را عملاً زیر سوال برد. همانطور که فیخته وطن دوست‌گفت حقایق ساخته ذهن است و ذهن محصور در چهاردیواری است که میان او و عالم خارج است. بنابراین اشتباه کردن از ویژگی‌های غیر قابل اجتناب ذهن است. به هر حال همان‌طور که ارسطو در کتاب پنجم سیاست ذکر می‌کند تمام انواع اشکال نظام قانونی ناپایدارند. به هر حال فلسفه آزادی هم‌معایی دارد؛ زیرا اولاً تجاوز قوی بر ضعیف را در نظر نمی‌گیرد ؛ همین تسلط بیرحمانه‌ای که به دولت نسبت می‌دهیم در صورت نبودن دولت بیشتر به چشم می‌خورد و زورگویی مستقیم با هرج و مرج بسیار و زنج و آزار فراوان شایع می‌گردد. بنابراین قسمتی از تمدن‌مدیون همین استقرار نظم و قانون است که معلول دولت است. در نگاه نیچه‌ای در دنیای خشن امروزی تنها دول ضعیف خواهان فضیلت هستند. امروزه هم با وجود تشکیل سازمان‌های بین‌المللی باز هم هیچ اخلاقی برای امپریالیسم وجود ندارد.

عیب دیگر آزادی چیره شدن کسانی است که ذاتاً امکان‌های بهتری نسبت به دیگران دارد همانطور که در رساله گزنفون سقراط به آریستئیپوس فرآ لذت‌گرا (سیرنایسیسم) می‌گوید: اگر در عین زندگی در میان مردم خیال می‌کنید بهتر آن است که در اجتماع انسانی فرمانده و فرمانبر نیاشد، بدانید که در چنین اجتماعی طولی نمی‌کشد که اقویا راه بنده کردن ضعفا را بهتر یاد می‌گیرند. مشابه این اتفاق در قضیه تشکیل جوامع پُست فتودالی هم افتاد: مردم برای رهایی از یوغ اربابان به قلعه‌هایی به نام بورژوا فرار می‌کردند تا از دست اربابان در امان باشند و همچنین از مساوات و عدالت اجتماعی برخوردار شوند اما همین حصار‌ها بعد‌ها از بطنش پرولتاریا و بورژوا را به وجود آورد .



ایران در کمای اقتصادی

(ادامه از صفحه اول)

در تابستان ۱۴۰۰ بود که پریزیدنت رئیسی صحبت از تصمیمات سخت در اقتصاد ایران باز کردند و حتی کانال‌های مطبوعاتی خبری حامی دولت از کلیدواژه‌ای به نام جراحی اقتصادی استفاده کردند، اما الان که حدود دو سال از عمر این دولت می‌گذرد بظر می‌رسد این بیمار بد حال از جراحی اقتصادی جان سالم به در نبرده و به کما رفته است.

اما هدف ما در این مطلب نه نقد دولت فعلی یا حتی جهت‌گیری سیاسی بلکه نقد ساختار اقتصادی دویپهلوی ایران می‌باشد. شاید بهتر باشد قبل از ورود به نقد این ساختار، ابتدا یک دید کلی از اقتصاد‌های دنیا داشته باشیم؛ شاید بتوان به زبان ساده(و نه تخصصی) اقتصاد جهان رو به دو دسته کلی نظریه اقتصادی باز و نظریه اقتصادی کنترلی تقسیم بندی کرد. اقتصاد باز که در راس آن لیبرال‌ها حضور دارند معتقد به عدم دستکاری در مسیر طبیعی اقتصاد و معتقد به احترام به بازار آزاد و تعیین قیمت‌ها در سطوح عرضه و تقاضا می‌باشد اما اقتصاد کنترلی سیستم‌هایی را شامل می‌شود که هر کدام به دنبال ادله‌ای خاص، خواستار نظارت و دخالت در تعیین قیمت‌ها می‌باشد و اقتصاد مقاومتی را نیز می‌توان در این جرگه قرار داد.

اما ما وقتی به ساختار کلان اقتصادی ایران می‌نگریم شاید خیلی سخت باشد که بتوان ایران را در یکی از این دو گروه به راحتی قرار داد؛ چون ما نه در حرف مستولان بلکه به صورت گذشته‌نگر هروقت در عمل نگاه می‌کنیم می‌بینیم هم سیاست‌های اقتصادی آزاد انجام میشده و هم سیاست‌های کنترلی اقتصاد مقاومتی که به همین دلیل به جرئت می‌توان نام این اقتصاد را اقتصاد انحصارگر سرمایه دار یا به تعبیری دقیق‌تر اقتصاد

Captain Fantastic؛ بی‌سوژگی در جهان اعتراضی

(ادامه از صفحه اول)

هرچه در داستان جلوتر می‌رویم، کنش‌ها و اتفاقات بیشتر ماحصل عقاید مت‌راس-بعنوان شخصی که گویا از نظام امپریالیستی مصرف‌زده و فاسد بستوه آمده‌است_ به نظر می‌آید نه ارزش‌های اصیل گذشتگان.



سرمایه داری رانتهی دولتی نامید؛ چرا که سیاست‌گذاری اقتصاد ما بر اساس اقتصاد آزاد می‌باشد ولی در عمل ما به کرات دیدیم دولت‌ها همیشه سعی در کنترل بازار به نفع خود داشتند که باعث تشکیل رانت دولتی که از قضا به نفع قشر سیاسی خاصی نیز نبوده است، شده است و از طرفی هروقت دیگر دولت‌ها توانایی کنترل بازار را نداشتند یکدفعه از سر اجبار یا از سر تسلیم یاد بازار آزاد افتاده و قیمت‌ها را دوباره به نرخ آزاد تغییر می‌دهند، همانطور که ما این را در در قیمت‌گذاری‌های بنزین یا جهش‌های هرچند مدت یک بار دلار می‌بینیم.

سوال اصلی از اینجا آغاز می‌شود که این نوع مدیریت اقتصادی چه زبانی دارد؟ شاید اصلی‌ترین مشکل اینگونه اقتصاد یک بام و دو هوا را ما عدم امکان انجام سیاست‌گذاری بلندمدت بگذاریم و بازهم اگر گذشته‌نگر نگاه کنیم می‌بینیم هیچ وقت دولت‌ها به سندها و سیاست‌گذاری اقتصادی خود دست نیافتند که با توجه به این، موضوع غیر قابل‌درکی نمی‌باشد و شاید دومین مشکل این نوع اقتصاد را عدم امکان اصلاح به

موقع نقص‌ها به دلیل عدم شفافیت در داده‌ها و عدم آشکارسازی نقص‌ها می‌توان نامید و مثال خوب این مورد عین یک بیمار سرطانست که سال‌ها رژیم غذایی درستی نداشته و غربالگری هم نشده است و الان به پزشک مراجعه می‌کند و انتظار درمان دارد. این شرح حال اقتصاد ایران می‌باشد و نزدیک‌ترین فکت ماجرای بنزین ۹۸ را می‌توان نام برد.

شاید در آخر بتوان گفت راهکار اقتصاد ایران مسریست که در اولین پیچ از راه شفافیت می‌گذرد و این بار انتخاب سخت، تعیین ساختار درست اقتصاد ایران و اقتدا به آن ساختار می‌باشد. امیدواریم دولت هر مسیری را انتخاب می‌کند به شفافیت داده احترام بگذارد که متأسفانه در چند ماه اخیر دولت هنوز داده‌های تورمی را نیز منتشر نمی‌کرده که این باز هم مهر تأییدی بر این مسیر غلط می‌باشد. و اما به عنوان نکته پایانی شاید بهتر است بدانیم که ایران یک درصد جمعیت جهان را داراست ولی ۰/۲۴ نرخ تجارت جهانی را دارد که آن هم اکثراً مربوط به نفت خام می‌باشد! تا حد امکان سعی کردیم در این مقاله دیدی گذرا و کلی از وضعیت به زعم بنده غیر ساختار مند اقتصاد ایران را برای شما شرح دهیم و تا حد امکان وارد جزئیات نشدیم تا اصل موضوع مغفول نماند، امیدواریم هرچه سریعتر ایران از این کمای ظاهراً فلج‌کننده خارج شود و سیاست مبتنی بر علم پیشی بگیرد.

اینجاست که مخاطب آگاه، زود متوجه می‌شود که دستورات تحمیل‌شده‌ای از طرف پدر خانواده بر فرزندان اعمال می‌شود که نتیجه تفکر او و همسر دچار بیماری روانی‌اش است. فرزندان به ظاهر چنان ربات‌هایی وظایف محوله را اعم از تمرین‌های طاقت‌فرسای روزانه، صخره‌نوردی‌های عجیب، مطالعه رمان‌های تعیین‌شده و تکمیل سیاه‌مشق‌های پدر معلمشان به بهترین وجه ممکن انجام می‌دهند تا اینکه در یکی از همین ورزش‌های سخت، پسر نوجوان خانواده یعنی Relian دچار آسیب از ناحیه دست می‌شود که مقدمه‌ای می‌شود بر ساز مخالف‌زدن او در خانواده‌ای به شدت یکپارچه و متحد.(نمود ظاهری همین استعاره در چند سکانس قبلی و بهنگام موسیقی جمعی آنها مشهود بود). سوال اینجاست که چرا او ساز مخالف زد و نقطه کور برنامه‌ای شد که ردخور نداشت؟ سوال مهم





عده‌ای از معترضان فقط معترض بودند، وقتی از آنها دلیل اعتراضشان را می‌پرسیدی، طیف گسترده‌ای از نیازهای ابتدایی حیوانات تا رویاهای دست‌نیافته مرتاض‌های هندی را بیان می‌داشتند.

تعجب نکنید؛ آنها چنین خواسته‌هایی دارند:

رسیدن به حد نهایی آزادی اعم از اجازه به توهین، تخریب و کشتار سراسری، بازگشت به سلطنت و نظام موروثی خودکامه و فرار از دیکتاتوری و رسیدن به دموکراسی خالص، بازگشت صلح و آرامش به نهاد خانواده و به رسمیت شناختن هم‌جنس‌گرایی، خطاب کردن طرف روبرو به هیز و هرزه و عریان کردن خود به عنوان اصلی‌ترین خواسته، بازآفرینی اقتدار شاهنشاهی در منطقه و محکوم کردن حضور نظامی ایران در جنگ‌های نیابتی، دستیابی به اقتصاد آزاد و اشتباه‌نامیدن سیاست‌های اقتصاد نئولیبرالی دولت، ناله و فغان از غیرت از دست رفته مردان ایرانی و بناکردن رابطه‌های جنسی جدیدالتاسیس، ادعای پی‌ریزی انقلاب اسلامی ایران توسط دولت ایالات متحده و مغموم بودن از برده‌ی چین و روسیه‌شدن و قهر با آمریکا، شعار سردادن «ایران را پس می‌گیریم» و پیروی از فرقه‌ای با سابقه کشتار هفده‌هزار ایرانی، خشم از عدم شایسته‌سالاری در بدنه حکومتی کشور و انتخاب خواننده، بازیکن فوتبال، بازیگر طنز و بیکاران وابسته به مادر به عنوان رهبران انقلاب.

سیل عظیم بی‌سوژگی در اعتراضات اخیر، باعث استیلای جنبش‌های زرد و سطحی بر کنش‌های اجتماعی اصولی در ایران شد و مطالبه‌های حقیقی را به حاشیه کشاند. مدت‌ها باید زمان بگذرد تا شعبان‌بی‌مخ‌ها دست از سر این مردم بردارند و خیرخواهان جامعه با تشکیل هسته‌های اعتراض نخبگانی به این آناشیسیم عجیب و غریب پایان دهند و مثل خانواده بن دچار مغالطه‌های بچه‌گانه نشوند.

زیان دیگری دارد و آن، پریشانی وحشتناک در ارائه به اصطلاح مانیفست سیاسی-اجتماعی فیلمساز است.

به نظر می‌آید این خانواده مخالف مصرف‌گرایی لیبرالیسمی حاکم بر دنیای غرب هستند. نمود آن در صحنه‌ی برخورد بچه‌ها با افراد چاق جامعه شهری ظهور می‌یابد. مشخصاً این صحنه به خوبی ساخته و پرداخته نشده و ما صرفاً با چند دیالوگ، تعجب کودکان را از این صحنه می‌بینیم. شاید با من هم‌نظر باشید که وقتی کودکان با دنیا مواجه می‌شوند نباید این قدر بی‌روح و خنثی اکت ارائه دهند، حداقل کاش کارگردان به آن‌ها تاکید می‌کرد که کمی ذوق احساسی بیشتری به خرج می‌دادند و دست کم اگر به‌وجد نمی‌آیند، آن شکوه و عظمت را با اکراه نظاره می‌کردند؛ یا لاقلاً چند صحنه بیشتر و خلاق‌تر، خلا کمیتی موجود را رفع می‌کرد.

بگذریم؛ آنها رادیکالند و در مبارزه با کلیشه‌های موجود، اما سوژه مبارزه مبهم است، همانگونه که بالاتر گفتیم بن به ظاهر طرفدار سنت است اما بیشترین گستاخی اخلاقی را خود او مرتکب می‌شود، صحنه‌ی تهوع آور خروج او از اتوبوس که حتی با تذکر فرزندش مواجه می‌شود، نقطه اوج همین بی‌حیایی است.

فیلمساز نه یک آناشیسیت حقیقی بلکه صرفاً ذوق‌زده از ایده‌های سیاسی نوآم چامسکی است. عدم فهم حقیقی نظریات او، حضورش در فیلم را دکوراتیو کرده، درست مثل جشن تولد.

پایان‌بندی فیلم بسیار مضحک است؛ کارگردان واضحاً دچار مغالطه‌ی حد وسط (middle ground) شده‌است. در چنین مغالطه‌ای افراد گمان می‌کنند انتخاب مسیری بین دو ایده‌ی کاملاً متقابلاً لزوماً بهترین مسیر است. او بین زندگی بدوی جنگلی و زندگی شهری متمدن، زندگی نیمه روستایی جنگلی را برمی‌گزیند تا به اصطلاح نه سیخ بسوزد نه کباب؟ حد غایی راه حل فیلمساز، تزلزل بن از آرمان‌های به‌ظاهر خدشه‌ناپذیرش و نمایش روی بازی از او نسبت به زندگی مصرف‌گرایی امروزی است. همین قدر راحت و همین قدر تحقیرآمیز.

پلی می‌زنیم از تحلیل فیلم به وقایع اخیر صحنه‌ی اجتماعی ایران.
اتفاقاتی که با جنبش‌های آزادی‌خواهانه شروع شد و در مدت تنها چند روز!!!
به تمام دغدغه‌های اجتماعی بشر تسری پیدا کرد.



تر اینکه چرا بقیه فرزندان به این حد در راستای اهداف پدر حرکت می‌کنند؟

بدیهی است ضعف اصلی فرم فیلم اینجا نمایان می‌شود و آن نپرداختن به کاراکترها بعنوان شخصیت‌های مستقل و فردیت‌هایی انسانی است که اتفاقاً فهم درون‌مایه ذهنی و احساسی آنها به‌شدت برای ما که کم‌کم علاقمند به زندگی آنان شده‌ایم، مهم و حیاتی است و بدون آن، درک روایت‌های بعدی و چالش‌های پیش روی پدر و فرزندانش ابتر می‌ماند. آخر چرا بچه‌ها با این حجم از مطالعه کتاب‌های سنگین بشری، سعی در طغیان و خروج از این نظم برنامه‌ریزی‌شده ندارند؟ چرا وقتی از خیزش کمونیستی به‌وجد می‌آیند، زنگارهای خمودی و فناخت زندگی سنتی را از خود نمی‌زدایند و جاده‌های آناشیسیتی را فتح نمی‌کنند؟ پدر خانواده با چشم‌پوشی از زرق و برق دنیای مدرن، مطالعه و کشف در حیات وحش و پیروی از مادر طبیعت را پیشه گرفته؛ پس چرا این قدر برهنه با فرزندان حرف می‌زند و به آداب خانواده همسرش احترام نمی‌گذارد؟ مگر نه اینکه او منتقد همین ازهم‌گسیختگی اخلاقی عصر جدید است یا صرفاً انتقاد او خلاصه به برج‌های سر به فلک کشیده، آلودگی‌ها و غذاهای غیر ارگانیک می‌شود؟ یعنی نقد او به مظاهر تجدد این قدر سطحی و دم‌دستی است؟

بدون یک روایت سوژکتیو از مآووع شهودی شخصیت‌ها، مضماین فلسفی، جامعه‌شناختی و سیاسی مطروحه در فیلم بیشتر به بیانیه‌هایی عریان می‌ماند تا نقطه نظر حقیقی افراد.

از بس گفتیم زیانمان مو درآورد که ما با سینما طرفیم نه خطابه؛ اگر به سخن‌راندن است که قطعاً هزاران خطیب تواناتر از کارگردان می‌توان یافت؛ او باید با زبان تصویر بیافریند، احساس تولید کند، بخنداند و به گریه بیاندازد و اگر احیاناً علاقه دارد دل‌مشغولی‌های فلسفی خود را به اشتراک بگذارد، باید در قلمرو حس قدم بردارد و به رشته‌هایی از اندیشه که با ادبیات حسی قابل بیان است، چنگ بیندازد.

همین تصنعی‌بودن دیالوگ‌های فلسفی در فیلم

